

مدینه داغ دارد



مهدی قزلی

داستان‌نویس

به نسبت قدمتش بسیار کوچک است قبرستان بقیع. قبرستانی که دایر است و هنوز مردگان مدینه در آن دفن می‌شوند. هر روز سحر نه به عشق هزار برابر بودن ثواب نماز در مسجدالنبی، بلکه به خاطر این‌که بعد از نماز صبح در بقیع باز می‌شود می‌رویم نماز جماعت. کمی می‌نشینیم بعد از نماز تا ازدحام کمتر شود و در همین مدت سلامی به رسول!... می‌دهیم که به لطف توجه همه مسلمانان و زائران هیچ غریب نیست. بعد از جایی که زمانی کوچه بنی‌هاشم بوده و حالا حیاط مسجد، پشت به مرقد حضرت رسول و رو به شرق که کم‌کم سرخ می‌شود از طلوع خورشید، می‌رویم سمت بقیع. با این‌که زن‌ها راه نمی‌دهند ولی چنان ازدحامی است که «شتر راه را پنج دقیقه طول می‌کشد برویم و در همین مسیر کوتاه زمزمه‌هایی را می‌شنویم به ترکی، چینی، عربی و قرقیزی، مالایی و ... و دیگر گذشت زمانی که معروف بود بقیع محل و محله شیعیان و به‌خصوص ایرانی‌هاست. فشارهای وهابی‌ها هر چه بیشتر شده توجه طوایف مختلف مسلمان بیشتر جلب شده به حقیقت اهل بیت. حالا می‌شود بین یک تعداد سنی پاکستانی ایستاد و روضه امام حسن گوش داد. در دیدار نماینده ولی فقیه با دفاتر مراجع در مدینه هم همه این نکته را گفتند که بقیع چه مملو از سنی‌ها شده که: بریدُون لیظفُوا لَئِنْ لَآ تَوَرَّأُوا اللَّهَ يَأْفُوا هَهُمْ وَاللَّهِ مَتَّعْهُمُ ثَوْرَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.

به هر حال عرض ادب می‌کنیم و از کنار قبور ائمه می‌گذریم به امید این‌که موقع برگشتن خلوت‌تر شده باشد. از کنار قبور دختران دیگر رسول!... می‌گذریم. از کنار قبور همسران رسول!... می‌گذریم. از کنار قبر عقیل و عبدا... همسر حضرت زینب می‌گذریم. عجیب است اینجا تاریخ چه ساده زیر خاک آرمیده. پایین‌تر گفت‌ها پرپر می‌زنند و گرد و خاک هوا می‌کنند. مثل دفعات قبل عینک می‌زنیم و کلاه می‌گذاریم تا دوربین‌های مداربسته‌شان نشناسد مان وقتی عکس می‌گیریم. قدم می‌زنیم تا ته قبرستان و کنار نرده‌های بقیع. زن‌های ملیت‌های مختلف را می‌بینیم که حسرت ورود می‌خورند و اشک می‌ریزند. دور می‌زنیم و موقع برگشتن نزدیک قیرام‌البینین را مسدود می‌بینیم و ازدحامی که آرام اشک می‌ریزد و زبان گرفته عباس و ابوالفضل را. خدا رحمت کند با پسرهایی که تربیت کردی. برمی‌گردیم سمت قبور ائمه. توجه می‌کنیم به قبر فاطمه بنت اسد. خدا تو را هم رحمت کند با پسرهایی که تربیت کردی. آنجا همچنان شلوغ است. تصمیم به رفتن می‌گیریم به امید این‌که بعد از نماز عصر که دوباره قبرستان باز می‌شود ائمه را زیارت کنیم. شکر خدا که ائمه هم دارند کم‌کم از غربت درمی‌آیند.

از در بقیع که بیرون می‌آییم و سرازیر می‌شویم به سمت هتل احساس می‌کنیم چیز داغی در دانه‌رسول!... کجاست؟ چرا هیچ‌کس نمی‌پرسد این سوال بزرگ را؟ چرا کسی جوابی ندارد؟ چرا وقتی پیامبر از خرمایی خوشش آمده و درباره‌اش حرفی زده آن خرما عزیز شده و حالا کیلویی ۵۰ ریال گران‌تر از بقیه فروش می‌رود، ولی کسی یادش نمی‌آید پیامبر گفته فاطمه پاره تن من است؟ چرا اینجا روی دیوارها حدیث دوستی پیامبر با کوه احمد را می‌نویسند ولی چیزی درباره «فمن آذاها فقد آذانی، من آذانی فقد آذی...» نمی‌نویسند؟ مدینه داغ دارد. هر وقت در دل‌تان احساس سنگینی و داغ کردید بدانید دل هوای گمشده‌ای دارد.



مراسم عزاداری
سال گذشته
حضرت فاطمه زهرا(س)
در محضر رهبر انقلاب

عکس:
Leader.ir

علیه کودتاچیان

محسن رضوانی، شاعر

من نمی‌دانم چرا جهان، مسیحیت را با مریم عذرا می‌شناسد، اما اسلام را با فاطمه زهرا نمی‌شناسد. به نظرم جا دارد هنرمندان و نویسندگان و مبلغان، کاری کنند که مردم دنیا با شنیدن نام اسلام فوراً یاد فاطمه(س) بیفتند. یاد

زنی خانه‌دار، که اصلی‌ترین پروژه‌اش، پرورش فرزندان‌ی اثرگذار و اصلاح‌گر بود. زنی که از سر مهر و محبتش، نان می‌پخت و خانه‌چارو می‌کرد و رخت می‌شست، اما مثل تلقی روشنفکران‌ها از زن مسلمان، زن مطبخی نبود. که اگر بود هرگز آن اعتماد به نفس و صلابتی را که علیه کودتاچیان از خود نشان

داد، نداشت. نه خودش و نه دست‌پرورده‌اش زینب(س). کسانی که اسلام را با پیامبرش می‌شناسند یا آن‌ها که با شنیدن نام اسلام، یاد حضرت علی(ع) و امام حسین(ع) می‌افتند باید عظمت این‌ها را در خانه‌شان و نزد فاطمه(س) جست‌وجو کنند.



دلنوشته‌های شاعران و نویسندگان در توصیف حضرت زهرا(س)

یک امت زیر یک چادر

ذهن من کجا و تصور او؟!



مجید یراق‌یافان

مجری

از قدیم گفته‌اند ظرف و مطروف باید تناسب داشته باشند... ظرف من کوچک و او بزرگ... قبول... اما ؛ دل که دارم... دلی که به وسعت بی‌انتهای وجودش، خود او، مملو از محبتش نموده... محبتی که مایه حیاتم شده...

خوب که دقت می‌کنم، می‌بینم این محبت از جنس دیگری است... انگار به کام دلم «مهر مادری» باران نموده... جانم به مهرش پیوند خورده... دوستش دارم مثل مادرم... بیش از مادرم... چون مادرم هم بیش از من «او» را دوست داشته و دارد... اصلاً جان خاندانم به مهرش بند است... پس سخن به گزافه لازم نیست... در یک کلام: «من نیز، چونان همه هستی، دوستت دارم مادر هستی!»

حبل‌المتین شفاعت

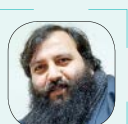


شهرام شکیبا

طنزپرداز

مادر، شفاعت. بانو. جامی ولایت. میزان و فراقن تولی و تبری. تصویر او در ذهن من چند موقعیت را در نظرم می‌آورد: گریستن در فراق پدر، همدم علی در صبورهای بی‌مانند بعد نبی، یادآوری منزلت ولی بر در خانه‌های انصار و مهاجران، ایستادن پشت در حمایت از ولی خدا، آتش‌کینه اشق‌الاشقیا و ملعونین ازل و ابدا، قصه مرادریاب، جسارتی دیگر در کوچه از دستی پلیدتر از دست ابولهب، روی برگرداندن از ملعونین ازل و ابدا، غربت دخت نبی در شهر نبی. غسل و کفن شبانه. تدفین غریبانه و شبانه. مزار مخفی، علی در کنار چند شکل مزار. دستمال زرد بر سر بسته و ذوالفقار بی‌غلاف در کف. مریه علی برای عشقش و تنگ‌شدن جهان بر مردی که سینه‌اش به وسعت جهان بود. روز قیامت. ای اهل محشر سرهایتان را به زیر افکنید و دیده باز گیرید از تصویر همه جمال خداوندی. رشته‌های چادر و روسری مادرم که حبل‌المتین شفاعت است در عرصه قیامت.

چادر زنی در دوربین داعش



مرتضی درخشان

نویسنده

می‌گفت تک‌تیرانداز جایی بود که تا انتهای چاده را می‌دید، می‌گفت داعشی‌ها نقطه می‌زنند، می‌گفت تبر می‌انداخت و به هیچ‌کس نمی‌خورد، می‌گفت تا تیر آخرش را شلیک کرد، آن قدر که وقتی رسیدیم گلوله‌ای توی خشاب نداشت. می‌گفت داعشی را گرفتیم. قناسه‌چی نابلد نبود، از آن سعودی‌های بدلیج که هیچ‌کدام شان برای برگشتن نیامده‌اند، داعشی می‌گفت توی دوربین تفنگ‌اش چادر زنی را می‌دید که باد می‌خورد و راه را به نشانه می‌بندد. حسین دروغ نمی‌گفت، اگر دروغ می‌گفت که شهید نمی‌شد.

گل یاس مجروح



محمد رسولی

شاعر

یکی از زیباترین تشبیهات شاعرانه‌ای که تاکنون برای وجود مقدس حضرت صدیقه طاهره(س) استفاده شده تشبیهی است که احمدی عزیزی -رضوان خدا بر او باد- در شعرش آورد و بعدها هم دیگران استفاده‌اش کردند: گل یاس. گلی که لطیف است و سفید است و یکی از خوشبوترین گل‌هاست. گل یاس با وزش باد پرپر می‌شود و می‌ریزد. همه این‌ها را ما می‌توانیم از عالم مجاز به عالم واقع در وجود مقدس حضرت زهرا(س) ببینیم. همان‌طور که پیامبر نیز ایشان را انسیه‌الحوری خطاب کردند. آن ظرافت و

لطافت را که با وزش بادی جراحت برمی‌دارد در حضرت زهرا(س) می‌بینیم. من وقتی ایشان را تصور می‌کنم، بانویی استوار را در پوششی از نور می‌بینم که دیده هستی لیاقت تماشای او را نداشته است؛ مزارش را هم پنهان کرده‌اند از چشم جهان که هر نامحرمی اجازه حضور به این تجلیگاه را نداشته باشد. در عین حال، وقتی به نام ایشان می‌رسم، عظمت و شکوهی دلم را فرامی‌گیرد که اگر در این لحظات بخوام شعری بنویسم دست و دل و قلمم می‌لرزد. راحت نمی‌شود برای او مضمون‌پردازی کرد. عقل ما از درک این مقام عاجز است. با این حال، من و اغلب شیعیان حس مادرانه‌ای نسبت به ایشان داریم و نگاه مهربانش را حس می‌کنیم. می‌بینیم مادر مهربانمان حواشش به ما هست و برایمان دعا می‌کند. من بارها از توسل به ایشان پاسخ گرفته‌ام.

داغ تو را دوام نمی‌آورد



امیرحسین مدریس

شاعر و مجری

سال گذشته، شب شهادت حضرت صدیقه طاهره (سلام... علیها) به دعوت دوستی می‌بایست در مجلس سوگواری حاضر می‌شدم. حالم پریشان و دستم خالی بود. این غزل کوتاه را از زبان حضرت شاه ولایت، امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (علیه افضل صلوات!... الوهاب) در داغ بانوی دو عالم، ارتجالاً سرودم. امیدوارم صاحب این غم، به ضعف تألیف این کلمات ننگرد و کم‌کم مرا به کرم خویش ببخیزد.

ای روح، گرچه خسته‌ای، از پیکرم مرو
از نای تو صدای خدا آید به گوش
بسم!... شکسته قرآن قلب من
بازوی من اگرچه که خیرشکن، ولی
من تشنه کام بادیه‌ی غریتم، بمان
من ماندم و سراب غم، ای کوثرم مرو...

کوهی که آرمیده چنین روی شانه‌ام



سعید بیابانکی

شاعر

نام تو ریخته است شکر در ترانه‌ام
بوی تو شور در غزل عاشقانه‌ام
از جمله داغ‌های جهان، داغی ای عزیز!
آورده ابرهای جهان را به خانه‌ام
باور نمی‌کنم که تو باشی، عزیز من!
کوهی که آرمیده چنین روی شانه‌ام
باور نداشتم که غم نازنین تو
آشوب افکند به من و آشیانه‌ام
دریای دوردست که از یاد برده‌ای
نام مرا که دورترین رودخانه‌ام
دستی برآر و مثل اناری مرا چنین
ترسم که انتظار کند دانه دانه‌ام